

نشست علمی تخصصی با موضوع تربیت قرآنی

با ارائه استاد محترم آقای دکتر خسرو باقری و با حضور اعضای سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

این جلسه فرصتی است در مورد تربیت اسلامی به عنوان مدخلی برای بحث قرآنی صحبت کنیم. بحث را بصورت مسئله نگرانه باید آغاز کنیم. به این معنا که ابتدا باید دید که مشکل تعلیم و تربیت چیست؟ و یا تعلیم و تربیت از چه جهت یک مسئله است؟

بعد ما برای درک و حل آن مسئله در قرآن برویم یک تفحصی انجام دهیم. در واقع به نوعی استنتاج کردن قرآن هست. استنتاج کردن یعنی به سخن در آوردن. البته قرآن هم نطق دارد و هم می شود آن را استنتاج کرد. نطق دارد در جایی که خودش سخنی را ابتدا به ساکن مطرح می کند. اما استنتاج کردن به این معنا می باشد که ما خودمان یک سؤال خاصی داریم و آن سؤال را می پرسیم بعد گوش می دهیم ببینیم به این سؤال چگونه پاسخ می دهند. البته این مستلزم بررسی است و جمع آوری و یک روش تحقیقی می خواهد. در این جلسه بحث ما در مورد روش شناسی نیست اما سبک و سیاق ما به این صورت خواهد بود که مسئله ی خودمان را مشخص کنیم بعد با نظر به آن مسئله برویم و قرآن را مطالعه کنیم و برای آن پاسخ پیدا کنیم؛ به این روش استنتاج گفته می شود.

تعلیم و تربیت از چه جهاتی مسئله هست؟

از جهات مختلف تعلیم و تربیت می تواند مسئله باشد که دست اندرکاران مسئله که ما و شما باشیم می توانیم آن را به صورت یک مسئله تلقی کنیم.

✓ یک جهتش این است که تعلیم و تربیت **سهل و ممتنع** است. برخی از پدیده ها در این جهان اینگونه می باشند. یعنی آسان می نمایند ولی وقتی به آن ها نزدیک می شویم سخت می شوند. البته بعضی چیزها در دنیا هستند که از ابتدا سخت می باشند و اصلاً کسی طرفش نمیره که اهلش نباشد. ولی چیزهایی در دنیا هست که از دور آسان نشان می دهد ولی بعد که نزدیک می شویم می بینیم خیلی سخت می باشد. مانند عشق که شاعر می فرماید: «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها» عشق هم از این نوع پدیده ها می باشد ابتدا خیال می کنی که بله برو عاشق بشو، ولی بعد می بینی که ندانستم در این دریا چه موج خون فشان دارد. ولی بعضی از تخصص ها و پدیده های جهان از ابتدا آنقدر پیچیده و دست نیافتنی هستند که فقط اهلش را به سمت خود جذب می کند که آن یک مقوله ی جدا است. اما اگر تعلیم و تربیت سهل و ممتنع است از چه جهت؟ چرا سهل و ممتنع تلقی می شود؟

به نظرهای مختلف می شود این را گفت: اولاً تعلیم و تربیت همه جا یک پدیده ی اضطراراً جاری است. چون هر کس پدر و مادر شد و بچه پیدا کرد باید مشغول تربیت شود. در همه جای تاریخ هم این مسئله بوده. همین رواج و دم دستی بودن، آن را **سهل** می کند. چون همه باهانش در گیر هستند هر پدر یا مادری و هر بچه ای که در دامن مربی، مادر، پدر یا استاد قرار می گیرد باید تربیت شروع شود. وقتی یک چیزی همه جایی بود میشه آسان. اما در عین حال ما نمی دانیم واقعاً کاری که باید انجام دهیم اسمش تربیت است و چگونه باید انجام شود. چون آسیب زایی در تربیت زیاد هست و بالاخره کم نبودند پدران و مادران و مربیانی که این ها آسیب زدند به فرزندان یا مترقیانشان. این به این صورت نشان می دهد که تربیت یک امر اجتناب ناپذیر و الزاماً سراغ ما می آید ولی چون پیچیدگی هایی دارد به راحتی انجام نمی شود دلش هم همین آسیب هایی است که زدیم و می زنیم و خواهیم زد.

یک جنبه دیگر تربیت این میتونه باشه که شروع تربیت خیلی آسان است. بخصوص دوران کودکی: یک ویژگی دارد. تربیت در دوران کودکی، تربیت از دوران کودکی شروع می شود و تا نوجوانی ادامه پیدا می کند. حداقل اون شکل رسمی و معرفش. ابتدای این جریان خیلی آسون، آسان نمود اول اینجا هم صادق یعنی تربیت اولش آسون چون کودکان در سنین پایین خیلی منفعل هستند و خیلی پذیرا هستند، استقلال شخصیتی ندارند. از نظر جسمی، زاده شدند اما به لحاظ شخصیتی هنوز زاده نشدند. در رحم شخصیت مادر هنوز زندگی می کنند. به همین خاطر است اگر شما یک لحظه این بچه را تنها بگذارید وحشت می کند و مادر را می طلبد و در اوایل کودکی این وحشت کاملاً آشکار است. اضطراب جدایی که روانشناسان می گویند همین است. اضطراب جدایی یعنی بچه وقتی از مادر یک لحظه جدا شد مضطرب می شود چون خودش نیست، مستقل نیست در نتیجه کودک و نوزاد وابسته است به والدین و تقریباً منفعل و گوش به فرمان، مخالفت هایش هم مخالفت های جدی نیست. یعنی نمی تواند تمام قد بایستد در مقابل والدین چون از آن طرف وابسته است در نتیجه اینکه می گویند شما اگر کودک را تنبیه هم کنید باز هم در آغوش مادر می افتد یعنی از مادر به مادر فرار می کند (از مادر فرار می کند ولی پناهش هم مادر است) مثل همان تنبیهی که در یکی از دعاها داریم: "أَفِرُّ مِنْكَ إِلَيْكَ" در مورد خدا می گوییم من از تو می گریزم اما به تو می گریزم، جای دیگری ندارم که برم. در دوران کودکی همین گونه است یعنی وقتی مادر بچه را دعوا می کند، خب بچه می خواهد قهر کند از مادر ولی باز هم باید به او پناه بیارد. این ها همه نشانه ی این است که دوران تربیت آغازش با یک آسودگی و آسانی است البته به صورت نسبی چون آسانی هم خودش به یک نسبتی آسان شاید نسبت به چیزهای دیگر سخت باشد ولی وقتی این بچه به دوران نوجوانی یا جوانی می رسد بعد می تواند به صورت تمام قد در برابر پدر و مادر و یا مربی بایستد و مخالفت تمام عیار کند و او را ترک کند. در نتیجه دوران کودکی معمولاً تربیت آسان تر شروع می شود و وقتی به سن نوجوانی می رسند سختی ها شروع می شود. مقایسه ی توله ببر با یک توله گربه که در ابتدا اینها شبیه هم هستند از لحاظ ضعیف بودنشون و اینکه طول ببر هم اندازه طول گربه می باشد ولی یک فرقی

با هم دارند و این فرق بعد از پیمودن یک مسیر زمانی آشکار می شود وقتی این ببر بالغ شد ببر بودنش آشکار شد اون موقع یک چیز خطرناک می شود ولی گربه نه، گربه تا آخرش گربه است. انسان هم اینجوریه یعنی در آغاز به گونه ای دستی و راحت و ما می توانیم راحت بر روی وی تأثیر بگذاریم. تأثیرپذیریش خیلی بالا است ولی زمانی که به پیچ خطرناک می رسیم و از اونجایی که خودش را پیدا می کند و تولد روانی پیدا می کند بعد از تولد جسمانی یعنی شخصیتش مستقل میشه اون موقع آدمیتش میشه مثل ببریت وقتی آشکار شد می بینیم که خیلی موجود عجیب و شگرفی است و بعد همینکه مادران و مربیان می گویند احساس می کنم که بچه ام دیگر در دستم نیست همین پدیده یی است که ما می شناسیم یعنی اونجا این استقلال آشکار میشه. پس به این ترتیب یکی از جهاتی که ما با مسئله تربیت رسمی پدیده ی پیچیده یی از لحاظ سهل و ممتنع بودن خود این یک نوع پیچیدگی محسوب می شود. پدیده هایی که آغاز آسان دارند پایان سخت یا ظاهر سهل دارند و باطن پیچیده، خود همین، یک نوع پیچیدگی است که آدم را گول می زند که ظاهرش را نگاه می کنیم می گوییم بله این قله را من فتح می کنم ولی وقتی که داخلش می رویم و دره ها دهن باز می کنند و صخره ها در مقابل شما ظهور پیدا می کنند می بینید که نه این ۱۰۰ مترش را هم بالا برویم نفس بند می آید و به این تربیت یک مسئله می شود که باید آن را جدی گرفت.

✓ **جنبه ی دوم** که تربیت را می تواند به عنوان یک مسئله تعریف کند ماهیت متناقض نمایی است که در تربیت وجود دارد. پدیده هایی که متناقض نما هستند. یعنی یک گزاره در این سو درست و نقیض یا ضدش هم درست است. این جور چیزها جنبه ی **پارادوکسیکال** دارند. البته پارادوکس با تناقض واقعی فرق می کند. تناقض (contradiction) آن چیزی است که واقعاً تناقض و حل نشدنی نیست چون هیچ زمان تناقض را نمی شود حل کرد ولی پارادوکس چیزی که شبیه تناقض است ولی واقعاً تناقض نیست این ها قابل حل واقعاً هستند ولی ممکن حل آن ها زمان و فکر ببرد.

چرا تعلیم و تربیت این ویژگی را دارد که حالت پارادوکسی دارد؟

چون می توان گفت تعلیم و تربیت را نسل پیشین انجام می دهند.

تعلیم و تربیت کار چه کسی است؟

پدر، مادر و مربی.

نسل پیشین تربیت می کنند نسل پسین را؛ آیا این حرف درست است؟

بله به نظر می رسد که درست است. حالا اگر ضد این را مطرح کنیم چی؟ یعنی بگوییم:

تعلیم و تربیت را؛ نسل پیشین مانع می شود.

این هم درست است یعنی خود این نسل پیشین گاهی اوقات مانع تربیت هستند و نمی گذارند که افراد تربیت بشوند و رشد پیدا کنند یعنی مانع رشد و تربیت این ها می شوند. اگر به بیان ساده بخواهیم بگوییم بعضی از پدر و مادرها یک جورایی اجازه نمی دهند بچه هایشان ازدواج کنند یعنی می خواهند پیش خودشان آن ها را نگه دارند و این ها واقعاً آسیب می زنند به بچه ها چون این ها می توانستند ازدواج کنند و برای خودشان یک زندگی داشته باشند حالا بیفتند در دام پدر و مادر انگار یک باتلاق می شوند. الآن در اینجا پدر و مادر مانع شدند که این فرد برود برای خودش یک تحولاتی داشته باشد. زندگی برای خودش داشته باشد. یا از این به بعد باید کنار پدر و مادر زندگی داشته باشد یک صورت ساده و ظاهری میشه اما صورت های عمیق تری هم دارد. مثلاً همین که پدر و مادر می خواهند بچه اون رشته یی رو که اون ها می خواهند بخوند دوباره یک موجودیت فرضی و قرضی اینجا ایجاد شده یعنی پدر و مادر فرض کردند این باید این بشود و این هم سعی می کند اون بشود ولی نه علاقه، نه انگیزه دارد و باز هم ما کم نمی بینیم افرادی که اینجوری قربانی شدند و چند سال وقت خود را تلف کردند بعد مثلاً فوق لیسانس گرفتند و می گویند آخر نفهمیدیم این رشته به درد نمی خورد و این به درد پدرم یا مادرم می خورد یا مادرم پس من می روم یک کار دیگری می کنم این هم یک نمونش است. پس می بینیم که هر دو اتفاق می افتد در تعلیم و تربیت از این جهت جنبه ی **پارادوکسیکال** دارد و دوباره پیچیدگی تعلیم و تربیت آشکار می شود یا می توان همین مفهوم تناقض را به بیان دیگر گفت مثلاً بگوییم

تربیت یعنی ایجاد یا کسب عادات. بچه ها از ابتدا دارند **عادات** را یاد می گیرند. مثلاً چگونه قاشق را دست بگیرند، یا چگونه چنگال را بگیرند انقدر هی تکرار تکرار تکرار که عادت می شود. اینها عادات فیزیکی بعد می شود عادات خلق و خویی مثلاً به بچه ها می گوییم این چیز را نگو زشت است یا آن چیز را بگو خوب است. بعد این ها می شود اخلاقیات، بعد هم عادات فکری مثلاً اینکه اینجوری باید تحقیق کنی، روش تحقیق را به دانشجویان یاد بده. پس تعلیم و تربیت را می توان اینگونه تعریف کرد، ایجاد و یا کسب عادات. عکس این مسئله هم درست یعنی تربیت یعنی پویایی و ترک عادات. آدمی که در متن یک سری عادات اسیر شده باشد و بعد پویایی نداشته باشد، عادت شکن نباشد این آدم هم به لحاظ تربیتی می گوییم مشکل دارد. به طوری که بعضی از فیلسوفان تعلیم و تربیت مثل جان دیویی اصلاً تعلیم و تربیت را تعریف کرده است به عنوان بازسازی تجربیات پیشین (recognition of experience). یعنی شما اگر چیزهایی که قبلاً پیدا کردی نتونی بشکنی و بازسازی کنی اصلاً تربیت نشدی یا آدمی که جایش را عوض کنند یکدفعه مات بشه مثلاً در ایران عادت کرده اون رو ببری فرانسه محیط عوض می شود باید کار دیگری کرد که این فرد که به ایران عادت کرده در فرانسه یکدفعه وا میمونه. واماندگی نشانه ی این است که این فرد تربیت نشده. آدم تربیت شده آدمی است که توانایی بازسازی تجربیات پیشین را داشته باشد. یعنی مستلزم این است که ترک عادت کند. مستلزم این است که پویایی پیدا کند و با محیط های جدید بتواند وارد تعامل بشود. پس از این نظر می توان گفت یک حالت پارادوکسی وجود دارد. سرانجام به یک بیان دیگر هم می توان این را گفت که مثلاً بگوییم تربیت یک امر نسبی است، نسبت گرایانه است و لذا می توان از تربیت اسلامی سخن گفت، از تربیت بودایی سخن گفت از تربیت کمونیستی و لیبرال و غیره هم می توان صحبت کرد. آیا درسته؟ بله.

در ایران الآن تربیت چگونه است؟ اسلامیه. تربیت در مدارس انگلستان می شود سکولار، یا در شوروی سابق تربیت کمونیستی یا در کوبا هم که هنوز بقیه السیفی باقی مانده از این نظام فکری، اینگونه هست. آیا این درست؟ بله. پس تربیت یک امر نسبی. از فرهنگی به فرهنگ دیگر تربیت فرق می کند و از مرکز آموزشی به

مرکز آموزش دیگر خیلی فضا متفاوت میشه و فرق می کند. حالا عکسش چی؟ بگیم که تربیت تربیت است. یک توتولوژی پر محتوا بر خلاف تعریف توتولوژی که به نظر می رسد تکرار است و چیز جدیدی به ما نمی گوید ما بیاییم بگوییم که تربیت تربیت است پس دیگر نسبی نیست. آدم یا تربیت شده یا نشده و به اسم هم نیست. تربیت باید یک سری ویژگی های ثابتی داشته باشد. آدم تربیت شده باید یک سری ویژگی های داشته باشد آن ها را نداشته باشد حال می خواهد اسلامی باشد، لیبرال باشد، کمونیستی باشد تربیت نشده. مثلاً استقلال شخصیتی چه کسی حاضر است در دنیا به یک نفر که ۲۰ سالشه و هنوز آغوش مادر را می خواهد و بغلی هست بگوید تربیت شده هیچ کس قبول نمی کند که این فرد تربیت شده است. یک شخص ۲۰ ساله بغلی باشد مثل یک نوزاد مثلاً ۳ ساله باشد. پس این نشان می دهد که در تربیت باید یک اتفاقی در انسان بیفتد اون اتفاق باید بیفتد و فرقی نمی کند که عنوانش چی باشد ولی اگر این عنوان ها قرار باشد نسبت ایجاد کنند آیا این درست؟ بله. پس در اینجا مشخص میشه که تربیت یک ویژگی متناقض نما دارد که آدم باید اینها را بفهمد و درک کند تا بتواند کار این تربیت را پیش ببرد. بالاخره اگر ما کار این متناقض نما را حل نکنیم نمی توانیم کاری پیش ببریم.

✓ جهت(جنبه) سوم مسئله بودن تعلیم و تربیت این است که آیا تعلیم و تربیت معلول مشکلات است یا علت مشکلات است؟

اینجا رابطه ی بین فرهنگ و تعلیم و تربیت را باید توجه کنیم. از یک جهت می توانیم بگوییم تعلیم و تربیت معلول مشکلات است، علت نیست. مثلاً بگوییم چرا بعضی از معلمان ما خوب نیستند یا چرا بعضی از مدرسه ها خوب نیستند؟ چرا بچه ها خوب نمیشن؟ به کسی که مدرسه میره بگیم، آنقدر درس خوندی که چی بشه؟ بعد بگوییم چرا اینها اینجوریه و دانش آموزان خوب از آب در نمی آید؟ یکی جواب می دهد این برای این است که فرهنگ جامعه خراب است. وقتی فرهنگ جامعه خراب باشد تربیت هم یک بخشی از آن است. اینکه این شعاری که بعضیها میگویند همه چیزمون به همه چیزمون می آید یعنی همین. یعنی وقتی این فرهنگ کلان ما اشکال

داشته باشد بعد تعلیم و تربیت مان هم اشکال دارد. فرهنگ وقتی خوب بود تعلیم و تربیت هم خوب می شود این می شود نگاهی که ما تعلیم و تربیت مان معلول است. یک علت بزرگتری است که فرهنگ یعنی reproduction یا بازتولید انجام می شود. انگار که فرهنگ بازتولید می کند خودش را از طریق تعلیم و تربیت مرتب خودش را ادامه می دهد از طریق تعلیم و تربیت. حالا اگر بد باشد بد می شود، اگر خوب باشد خوب می شود. از طرف دیگر تعلیم و تربیت می تواند علت مشکلات هم باشد یعنی اینکه بگوییم چرا جامعه ی ما خراب است؟ همین فرهنگ ما چرا خراب است؟

برای اینکه که معلمان ما خوب کار نمی کنند شاید، مربیان ما درست کار نمی کنند. یه وقت ولی اگر یک جامعه ای تعلیم و تربیتش درست باشد اون جامعه درست می شود این هم می تواند نوعی از آن متناقض نمایی باشد که هر دو طرفش را می بینیم که درست است خب پس این پیچیدگی هم وجود دارد. خب بریم فرهنگمان را درست کنیم یا تعلیم و تربیتمان را درست کنیم؟

اگر معتقد باشیم که تعلیم و تربیت معلول فرهنگ است باید بریم فرهنگمان را درست کنیم "شعار فرهنگ سازی". حال باید ببینیم که فرهنگ را چگونه می شود درست کرد؟ فرهنگ را که درست کردیم راننده هایمان درست می شوند، معلمان درست می شوند، دانش آموزان درست می شوند. ولی اگر معتقد باشیم که خود فرهنگ را چگونه می شود درست کرد؟ فرهنگ و تعلیم و تربیت به گونه یی ما را در یک دور می اندازد که خود این دور پیچیدگی های تعلیم و تربیت را نشان می دهد.

✓ و بالاخره آخرین جهت : از چه جهت تعلیم و تربیت مسئله هست؟

در جامعه ی ما به خصوص رابطه ی سنت و مدرنیته است. بعضی از جوامع، گیر این پیچ هستند یعنی این پیچی که بین سنت و مدرنیته ایجاد می شود و بعضی از جوامع هم نیستند. مثلاً جوامع غربی دیگر مدرن هستند و دیگر در آنجا دعوای بین سنت و مدرنیته وجود ندارد. شاید یک موقعی وجود داشته در تاریخچه ی

آنها ولی الآن دیگر وجود ندارد. آنها یک برنامه ی ثابت و مشخصه اگر هم در جهان جوامعی وجود داشته باشند که سنتی باشند یعنی فقط سنتی باشند و بوی مدرنیست هم نشنیده باشند آنها هم به یک صورتی خیالشون راحت که یک طرف داستان هستند البته الآن در شرایط کنونی جهان کمتر چنین نقطه یی پیدا میشه که بتونه مصون باشد از مدرنیته، حتی در روستاها هم اینترنت اتصالات را برقرار کرده. ما یکی از جوامعی هستیم که درست در کانون شدید این برخورد هستیم یعنی در یک نقطه ی برخورد تند میان سنت و مدرنیته هستیم. از یه طرف سنت ما از نوع ایرانی- اسلامی، ویژگی هایش را می شناسیم که چیه؛ از یه طرف هم مدرنیته آمده و آن هم یک حرف هایی را پدیده هایی را و لباس پوشیدن هایی را و ... ظاهر و باطن یک سری ویژگی هایی را دارد. این ها با هم چالش دارند و چالش سنگینی هم دارند. وسط این دو هم ما ایستادیم که کارمون تعلیم و تربیت است. نظام تعلیم و تربیت هم در این چالش قرار دارد. کسانی که در محیط بسته هستند آن ها یک جورایی خیالشون راحت چونه چون یک کار مشخصی را که می توانند پیش بینی کنند و نتیجه دارد را انجام می دهند. ولی آن هایی که در محیط باز هستند مثل جامعه ما، این پیچیدگی دارد و سخت است و ما نمی توانیم با آن منطقی که در محیط های بسته می توانستیم موفق باشم اینجا دیگر موفق نیستیم. شما اگر در یک روستای بسته بروید درس بدهید و بچه ها هم به جایی دسترسی نداشته باشند حرف های شما را می شنوند و به آنها فکر می کنند و آن را یاد می گیرند، چالشی وجود ندارد. ولی الآن که پای اینترنت نشستند وقتی دانش آموز چیزی را می شنود می رود در اینترنت سرچ می کند ببیند حرفی که صبح معلم زده است درست است یا خیر؟! مخالفت دارد یا نه؟! بلافاصله ۱۰-۲۰ کانال و سایت وجود دارد که حرف معلم را نقض می کنند و دلایل آوردند، در نتیجه دانش آموز درگیر می شود. بعد حرف های معلم نقض می شود و تمام رشته هایش پنبه می شود و خب این آب در هاونگ کوبیدن است که ما بیاییم یک چیزی بگویم و این ها بروند یک ساعت بعد مخالفش را بخوانند. حالا ما باید چه کنیم؟ آیا باید سعی کنیم بچه ها را دور نگه داریم یک سیل بنیان کن دیوارها تمام می شکند و شما در یک جهانی هستید که دیگر دیوار ندارد، سقف ندارد، همه چیز پیدا است. در اینجا چه باید

کرد؟ خب این هم یک معضل بسیار پیچیده است در طبیعت. برخی از جوامع که ما هم یکی از مصداق های بارز اون جهان هستیم. اینها شد پیچیدگی ها و مسئله بودن تعلیم و تربیت.

حالا ما با چنین پدیده ی پیچیده ی تودرتوی متناقض نما و رو به رو هستیم. حال می خواهیم ببینیم اگر ما به قرآن مراجعه کنیم و آن را استنطاق کنیم با نظر به این مسئله (از تعلیم و تربیت که بیان شد)، حالا میریم سراغ یک حکیمی به نام قرآن «کتابُ الحُکْمَتِ آیاتُ» این کتاب حکیم. حالا می خواهیم بپرسیم شما برای این مسئله ما چه جوابی دارید؟

❖ می خواهیم ببینیم قرآن برای تربیتی با چنین پیچیدگی ها چه سخنی، چه راه حلی دارد؟

مثلاً در مفهوم تقوا: تقوا یکی از مفاهیم قرآنی و تربیتی هم هست یعنی اخلاقی-تربیتی است و تقوا علی رغم این که ترجیع میشه به پرهیزکاری این معنی اساسی تقوا نیست چون در ریشه ی تقوا پرهیز نهفته نیست. در ریشه ی تقوا حفظ کردن نهفته است "وَقَى" یعنی حفظ کرد. "وَقایع" یعنی چتر که آدم را حفظ می کند از اینکه باران بریزد رویش. یعنی اون مغز اصلی تقوا حفظ کردن است نه پرهیز کردن ولی چون بعضی وقت ها پرهیز کردن موجب حفظ کردن می شود ما آمدید گفتیم این پرهیزکاری است. پس این تعریف به عوارض نه تعریف به ذاتیات. تعریف به ذاتیات اگر بخواهیم بکنیم می گوییم تقوا یعنی حفظ کردن خویشتن. ولی خب یکی از راه ها که گاهی جواب می دهد و جزو عوارضش است همین دوری کردن است. یعنی دور شو، سالم شو. این یه فرموله. مثلاً وقتی هوای تهران آلوده هست باید از تهران دور شد مثلاً برو دماوند. وقتی میری حس می کنی قفسه ی سینت باز شده و بالا و پایین میره، تو تهران اصلاً بالا و پایین نمی رود همینجوری ایستاده که ایست قلبی هم به دنبالش است. دور شو تا سالم باشی این میشه فرمول ولی بعضی وقت ها نمی شود دور شد. پرهیزکاری مساوی نیست با تقوا چون بعضی وقت ها ما نمی توانیم دور شویم مثل ماها که افتادیم در باتلاق تهران و نمی توانیم دور شویم. کارمون اینجاست، کردارمون اینجاست، زندگیمون اینجاست، حقوقمون اینجاست؛

نمیشه پس مجبوریم در تهران باشیم. خب حالا چیکار کنیم، تقوا، میشه؟ بله چون یکی از راه های کسب تقوا پرهیزکاری است. وقتی که پرهیز امکان پذیر نباشه چکار باید کرد؟ اینجااست که ما برخورد می کنیم به آیه ی دیگری از قرآن که ما را به مفهوم دیگری از تقوا یا مکانیزم دیگری از تقوا می کشاند و آن این است «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (آیه ی ۱۰۵ سوره ی مائده)

به خودتون برسید، خودتون را قوی کنید، درونتون را استوار کنید این هم یک راهه، چون اگر چنین بکنید اون موقع آسیب بهتون نمی خورد. پس دو جور آدم آسیب می خورد: یکی با نزدیک بودن و دور نشدن یکی هم با ضعیف بودن.

ماندن و ضعیف بودن، بمان قوی شو، برو سالم باش. دو تا فرمول دارد: یا برو دور شو سالم باش، یا بمان ولی قوی باش. این هم می شود یکی از راه های تقوا. تقوا فقط این نیست که ما فرار کنیم و پرهیز کنیم و دور شویم یا چشمانمان را ببندیم، بعضی وقتها نمی توانیم چشم هایمان را ببندیم، نمی توانیم دور شویم، آیا تقوا تعطیل می شود؟ خیر. یک بیان دیگر هم قرآن دارد: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ». بنابراین اگر کسی در تهران زندگی می کند ورزش کند و ورزشکار باشد در جای مناسب تری مثل پارک یا استخر ورزش کند و مراقب خورد و خوراکش باشد که چه بخورد و چه نخورد و الی آخر. تدابیری که وجود دارد. این آدم در آن زمان می تواند در چنین محیطی زندگی کند و زندگی اش را طولانی کند و ایست قلبی پیدا نکند. کجاها کمتر برو، کجاها بیشتر برو، چه بخور، چه نخور. خلاصه به نحوی خودمان را تقویت کنیم. این میشود راه دیگری برای تقوا. پس به این ترتیب آن موقع دیگر ما اگر این نکته را در نظر بگیریم نمی گوییم که بچه ها را دور نگه داریم و درها را ببندیم و این و آن را تعطیل کنیم. البته اگر بتوانیم تعطیل کنیم خوب است ولی وقتی نمی توانیم چه؟ آیا تربیت تعطیل می شود؟ خیر. تربیت و تقوا ادامه دارد. منتها باید متناسب با هر شرایطی روش ها و شیوه های مناسب را ما اتخاذ کنیم و اینجا می بینیم که استنطاق قرآن ما را به یک مکانیزم دیگری از کسب تقوا می رساند که آن در واقع پرهیز نیست. بچه هایمان را باید قوی کنیم در برابر امواج. کسی که شنا بلد است را بینداز در دریا. آدم دو

جور غرق نمی شود: یکی اینکه در دریا نرود، یکی اینکه در دریا برود ولی شناگر باشد. وقتی آب همه جا را فراگرفته است دیگر مکانیزم اول کار نمی کند. خشکی وجود ندارد. آب همه جا را فراگرفته. پس حالا باید چه کرد؟ باید قوی شد و شناگری یاد گرفت. باید به بچه هامان شناگری یاد بدهیم در اینترنت. چطور شنا کنند که غرق نشوند؟ چطور بر امواج سوار شوند؟ سوار موج شدن یک تواناییست. این توانایی رو باید ایجاد کنیم. پس به این ترتیب مثالی زدیم تا ببینیم که قرآن می تواند به سؤالات ما جواب دهد وقتی که سؤالمان را به طور مناسب بپرسیم، بگوییم که ما الان نمی توانیم دور شویم، چه کار باید کنیم؟ چون آب همه جا را فرا گرفته. آن موقع این آیه به شما جواب می دهد که: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ ۖ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ۚ» (آیه ۱۰۵ سوره مائده) پس به این ترتیب تا اینجا می خواستم بگویم که بحث ما به چه صورتی می خواهد انجام شود. مسئله مان را که تربیت است در نظر گرفتیم که چگونه مسئله ای است با چه پیچیدگی هایی. حالا ما می خواهیم با در ذهن داشتن این مسئله برویم سراغ قرآن ببینیم که در دیدگاه قرآن تربیت آدمی چگونه تعریف می شود. چگونه بیان می شود که بتواند این چالش ها را ملاقات کند. طوری می خواهیم تربیت را تعریف کنیم شاید تعریف های دیگر هم بشود پیدا کرد در قرآن. همانطور که که شما برای تقوا یک مفهوم دیگر هم پیدا کردید، بتوانیم یک مفهومی را پردازش کنیم. مفهوم پردازی باید کنیم. پردازش کنیم. البته با داشتن مصالحی که درون قرآن پراکنده است چون ببینید قرآن مثل یک کتاب فصل بندی شده نیست که بگوید سوره تربیت بعد برای شما تربیتی رو بیاره ولی مثل این اسباب بازی بچه ها است که تکه های مختلف پخش اند و با آن می توان چند جور خانه ساخت. شما چه جور خانه ای می خواهی درست کنی؟ سؤالت را مشخص کن و جوابت را متناسب با آن پردازش کن. پس به این ترتیب از قرآن می شود با یک تدبر و تفکر به مسئله خود پاسخ داد. تدبر چرا در قرآن مهم شد؟ تدبر یعنی چه؟ تدبر یعنی همین چینش، چینش آیات، پشت هم طوری این ها را بچینید که یک خانه جدید بسازد.

و الا اگر همین طور ما می قرآن بخوانیم، حالا ماه رمضان هم که می گویند ماه قرآن هست می فقط بنشینیم بخوانیم از اول تا آخر، فایده ندارد. تدبر باید کرد در قرآن « أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ » (نساء آیه ۸۴) و حالا در بحث ما که تعلیم و تربیت است، تدبر یعنی همین. ما می خواهیم ببینیم برای مسئله ما چطور آیات و نکاتی که در آیات است را چینش کنیم، پردازش کنیم، تا اینکه بتوانیم جواب سؤال خودمان را بگیریم. برای این کار مدخل بحث ما مسئله انسان است، تصویر انسان خیلی مهم است، در پاسخ دادن به این که تربیت چیست؟ ما اگر بخواهیم به «تربیت چیست؟» جواب دهیم، باید به این سؤال جواب دهیم که «انسان چیست؟» چون این انسان قرار است تربیت شود، و در نتیجه همانطوری که هر تربیتی انسان شناسی مفروضی پشت سر خود دارد، هر تربیتی، هر نظام تربیتی انسان شناسی مفروضی پشت سر خودش دارد، می شود تحلیل این را به دست آورد. بالعکس هم صادق است. هر انسان شناسی می تواند یک تربیت ویژه ای را مفهوم تربیتی خاصی را دنبال خودش بیاورد. ما یک جاده دوطرفه داریم اینجا. یعنی با یک تحلیل واپسین دیگر می توانیم از یک نظام تربیتی انسان شناسی اش را استخراج کنیم. معلمان چگونه درس می دهند؟ با دانش آموز چگونه ارتباط برقرار می کنند؟ ارزش یابی شان چگونه است؟ این ها را به ما بگویید، ما به شما خواهیم گفت که چه انسانی پشت سر این مفروض شده است. یعنی آن معلم یا نظام تربیتی دانسته یا ندانسته پشت سر خودش یک انسان شناسی را مفروض کرده یا بالعکس شما یک تصویر جدید از انسان به ما بدهید ما به شما خواهیم گفت که این تصویر بر چه نوع تربیتی را دلالت دارد. *Imply* می کند، *Implication* یک رابطه منطقی است، *Implication* یک گزاره ای دلالت می کند به یک گزاره دیگری منطقاً و شما اگر انسانتان را طوری تعریف کنید بعد دنبالش هم یک مفهومی از تربیت می تواند به وجود بیاید، مثلاً بعضی ها گفته اند که تربیت یعنی ساختن. تربیت یک کاری است شبیه ساختن. خانه را چگونه می سازند؟ میز را چگونه می سازند؟ در ساختن این سازنده خیلی تعیین کننده است. یک نجار می تواند سفارش بگیرد از شما، چه چیزی می خواهی برایت بسازم؟ صندلی می خواهی؟ به چه صورت؟ میز می خواهی به چه صورت؟ و برایشان می سازد. پس این می شود یک مفهومی از تربیت؛

ساختن آدم‌ها. آدم‌سازی به عبارتی. خوب، این تصور از تربیت چه انسان‌شناسی در پس خودش دارد؟ یعنی آن آدمی که ما می‌خواهیم بسازیم، آن چگونه موجودی باید باشد؟ آن قاعداً یک موجودی خواهد بود بسیار منفعل است در برابر شما. انسان منفعل منجر می‌شود به تربیت به معنای ساختن همانجوری که یک چوب که در برابر نجار، بیچاره منفعل است و هر طور اره را بکشد آن را می‌تواند ببرد، دراز، کوتاه، پهن، کوچک، بزرگ، گرد، مستطیل و... (برای اینکار نجار) چوب، صدایش در نمی‌آید پس وقتی ما بگوییم تربیت یعنی ساختن یعنی تمثیل نجاری را برداشتیم آوردیم و این نشان می‌دهد که ما انسان را یک موجود شکل‌پذیر در نظر گرفته ایم مثلاً این نوع تعریف را ما در رفتارگرایی داریم. یک نظام تربیتی است به نام رفتارگرایی هگلیسم. یکی از مفاهیم کلیدی اش هم همین *shaping* است. *Shaping* یعنی شکل دادن و ساختن، و جمله معروف واتسون هم شنیدید که گفته بود که ۲۰ تا بچه به من بدهید و بعد من چیزهایی که می‌خواهید را به شما تحویل می‌دهم. یکیشان حقوق دان بشود، یکی پزشک بشود، یکی قاچاقچی شود. شما سفارش دهید من برای شما می‌سازم. این یک نظام تربیتی است که معتقد است که با آرایش محرکات محیطی به صورت معین می‌توان پاسخ‌های مطلوب را گرفت. محرک-پاسخ این فرموله، پس من اگر شما را در معرض محرک الف قرار دهم پاسخ شما متناسب با الف گفته می‌شود. این یک نوع انسان‌شناسی است. ولی اگر بگویید که نه تربیت یعنی پرورش دادن استعدادها.

این یک تعریف دیگر شد الان. پرورش دادن یکی از تعریف‌های معروف تربیت هم هست. تربیت یعنی چه؟ یعنی پرورش دادن استعدادهای مکنون در درون. این فرق دارد با ساختن چوب، چوب نه استعداد میز شدن دارد به طور خاص نه استعداد صندلی شدن علی‌السویه است برایش. اگر هم یک مفهومی از استعداد اینجا شما بیاورید یک استعداد به معنای عام کلمه است فرق می‌کند با استعداد به معنای خاص کلمه. دانه سیب اگر استعداد سیب شدن دارد فرق می‌کند با اینکه چوب استعداد صندلی شدن دارد. چون آنجا به شبحی در درون دانه نهفته است درخت سیب به صورت یک شبح در دل دانه خوابیده و ما وقتی که زمینه را آماده کردیم این درخت می‌

آید بیرون. این هم یک مفهوم از استعداد، مفهوم خاصه. بعضی ها معتقدند که آدمیزاد در درونش یک استعدادهایی نهفته است یعنی کاشتند از روز ازل . خوب تربیت یعنی چی؟ یعنی اینها را بیاوریم بیرون یعنی شرایط مساعد ایجاد کنیم و این بیاید بیرون. در اینجا دست مربی به اندازه نجار باز نیست. دستش تا حدی بسته است چون از دانه سیب نمی توان انار بیرون آورد . دانه سیب ، سیب می شود.

سوال یکی از حضار : استاد این «السعيد سعيد في بطن امه» همین می شود؟ بله همین می شود . ولی این نیست . یعنی این حدیث قابل قبولی نیست. «السعيد سعيد في بطن امه و الشقي شقي في بطن امه» . یعنی آدم سعادت مند از اول درونش این بذر سعادت را ریختند و او می شود سعادت مند. آدم بدبخت هم از اول بدبخت بوده. این بذر را درونش ریختند و کاری اش هم نمی شود کرد یعنی می گویند که گندم از گندم بروید جو ز جو. یعنی این آدم اگر که بذر گندم دارد، می شود گندم . اما این حدیث عرضه اش کنیم به قرآن. ببینیم آیا قرآن قبولش می کند یا نه. در انسان شناسی قرآنی. نه ردش می کند حالا بحث خواهیم کرد تصویری که انسان در قرآن ترسیم شده از آن و ما هم روی آن بحث خواهیم کرد، این حدیث را پس میزند و یکی از معیارهای ما برای قبول و رد احادیث همین رواداری قرآن است آیا روا می دارد؟ اجازه دخول به آن حدیث می دهد؟ به آن حدیث که قبول بکنیم یا نه. اجازه نمی دهد . حالا این بحثش می تواند مفصل باشه که فعلاً بگذاریم آخر سر که بحث انسان شناسی را کردیم به اینجا برسیم. خوب پس به این ترتیب مفهوم پرورش استعدادها هم یک مفهومی از تربیت است. خوب انسان شناسی مفروض چیست؟ انسان شناسی مفروض همین است که انسان یک موجودی هست که در ضمیرش یک سری بذرهایی را پاشیده اند. حالا یا این بذر ها در همه ی انسان ها ثابت فرض بگیریم یک جور تصویر می شود یا بگوییم نه در بعضی آدم ها یک بذرهایی را پاشیدند مثل همین که این حدیث می گوید در بعضی هم بذرهایی را پاشیدند . بالاخره تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است سعدی هم این را می گوید دیگر . الان سعدی در این شعرش مفهومی از تربیت را مفروض گرفته است که همان پرورش استعداد های نهفته است و یک انسان شناسی هم مفروض گرفته که همین انسانیت است که

بالآخره یک چارچوبی دارد. اگر نا اهل بود هرچقدر هم این را بگذاری آنجا فایده ندارد یعنی آب در هاون کوبیدن است. این آدم تربیت بشو نیست چون استعدادش را ندارد چون بذرش را درونش نپاشیدند. خب پس ببینید که چگونه یک مفهوم تربیتی انسان شناسی را پس خودش قرار دادیم. و نمونه های دیگر هم می شود برای این مثال زد. همین دوتا مثال می تواند کافی باشد. حالا سؤال ما این است که در قرآن چگونه انسان شناسی ای را می توان یافت تصویر انسان در قرآن چگونه ترسیم شده؟ آیا انسان یک موم نرم است که می توان او را به هر شکلی ساخت؟ یا یک چوب سخت است که می توان او را به هر صورتی نجاری کرد یا نه انسان در قرآن یک موجودی است دارای استعداد های معین که آن استعداد ها هستن که بیرون خواهند آمد در تربیت. اینجاست که ما می توانیم دوتا رویکرد در انسان شناسی مشخص کنیم:

یک رویکرد ماهیت گرایانه و یک رویکرد وجود گرایانه. اول ببینیم کدام یک از اینها را ما می توانیم پی بگیریم. رویکرد ماهیت گرایانه یعنی همان مثل دانه سیب که شما می گوید که این دانه ماهیت دارد. این دانه سیب است. این دانه انار است. ماهیت دارد. یعنی درونش یک وضع و ریختی هست، بالقوه است البته، بعد می آید بالفعل می شود. این رویکرد ماهیت گرایانه است. که تربیتی هم که دنبالش می آورید، تربیت باغبانی است یعنی تمثیلی بخواهیم صحبت بکنیم معلم و مربی می شود باغبان. بیاید این دانه را در شرایط مساعد قرار بدهد و پرورش دهد و آن بیرون بیاید.

رویکرد وجود گرایانه اما معتقد است که نه، انسان وجود دارد و یک خصایص وجودی دارد. اما هنوز ماهیت او رقم نخورده است. خصایص وجودی مثل اینکه عقل دارد آزادی دارد بدن دارد و الی آخر، چنین خصوصیتی. ولی اینها هنوز ماهیت نیستند و ماهیت خاصی را نشان نمی دهند. من می توانم بگویم مثل داربست هستند. داربستی که بناها می کشند. یک داربست می کشند که روی آن کار کنند. داربست برای کار کردن لازم است. شما اگر بخواهید این دیوار را مثلاً منبت کاری کنید یک داربست باید بزنید که به شما اجازه می دهد که روی آن مانور بدهید و در یک نقطه معینی قرار بگیری با یک به اصطلاح زاویه ی خاصی و بعد بتوانی آن نقشه ای

که می خواهی را پیاده کنی بر روی آن ساختمان . این عقل و آزادی و بدن و مزاج و چیزهای دیگر که ما می توانیم در انسان پیدا کنیم اینها را می توانیم به صورت همان چیزهایی که داربست درست می کنند بعد آدمی روی این داربست شروع می کند به مانور کردن و آن نقشی را که می خواهد بر دیوار وجودش می زند و هرکسی ممکن است نقش خاصی بزند . اینجا ماهیت از پیش تعیین شده نیست . ولی ابزار های لازم برای ماهیت آفرینی به انسان داده شده. این دوتا رویکردی است که وجود دارد. خوب حالا ما می خواهیم ببینیم که در قرآن اگر ما بررسی کنیم کدام یکی از این به اصطلاح تصویر ها را می توانیم برایش حمایتی پیدا کنیم. یعنی از قرآن بپرسیم که آدمی را چگونه می بینی؟ جواب بدهد. آدمی را چگونه می بینی؟ حالا باید برویم آن پازل مان را بسازیم تکه ها را از جاهای مختلف برداریم و بیاوریم و ببینیم که به این سؤال چه جوابی داده می شود . خوب البته فرصتی برای سؤال و جواب هم داریم . نمی دانم . خوب پنج دقیقه دیگر من صحبت کنم بعد می رسیم به سؤالات شما و پیشنهادات و نظراتتان را استفاده کنیم.

خوب اگر بخواهیم آن به اصطلاح ساختار انسان را در قرآن پیدا کنیم یک سری مفرداتی وجود دارد یک سری تکه هایی همان تکه هایی که گفتم هست . در قرآن هست . مثل جسم در قرآن از جسم انسان سخن گفته شده از روح انسان سخن گفته شده، از نفس انسان سخن گفته شده، از فطرت سخن گفته شده، از عقل سخن گفته شده حالا البته بعضی از اینها ممکن است به صورت فعلی به کار رفته باشه بعضی هم به صورت اسمی به کار رفته باشد مثل خود همین عقل که به صورت اسمی به کار نرفته . به صورت فعلی به کار رفته، مانند یعقلون تعقلون. هرچند که مترادف های اسمی دارد مثل حجر و نُهیة و لب سه تا مترادف داریم برای عقل در قرآن که اینها به صورت اسم به کار رفتند یعنی لاولی نُها، نُها یعنی اینها صاحب خرد اند نُهیة جمعش می شود نها و نُهیة یعنی عقل یکی از اسم های عقل با مثلاً **اولی الباب** باز اینجا الباب جمع لب و لب هم به معنی عقل و همینطور حجر **«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ»** در سوره فجر آمده این هم مترادف عقل است. حالا به هر صورت اما خود کلمه عقل به صورت فعلی به کار می رود. مفهوم قلب کلمه قلب در قرآن زیاد به کار رفته **لَهُمْ قُلُوبٌ**

يَعْقِلُونَ بِهَا مثلاً اراده هم باز در قرآن به کار رفته البته به صورت فعلی نه به صورت اسمی مثل یریدون ، تریدون، لمن یرید، لمن اراد؛ اینها انواع و اقسام، به صورت افعال به کار رفته. هویت جمعی یک مفهومی است که راجع به انسان به کار رفته یعنی آدم ها متناسب با آن گروهی که درونش هستند هویتی دارند یعنی آدم ها هویت جمعی یا اجتماعی دارند جمعی کوچک از اجتماعی است . یعنی جمع های کوچک هم در بر می گیرد. و همینطور یک سری محدودیت ها برای انسان ذکر شده مثلاً ضعف گفته شده ، شتاب گری گفته شده انسان ها شتاب گر هستند انسان ها ضعیف اند انسان ها چنین اند و چنان اند یک سری هم از اینجور ویژگی ها که البته اینها توصیفی هستند نه توبیخی. توصیفی یعنی ما داریم می گوئیم که این طوری است آدمی هم موجود است اینجوری است. نه اینکه بگوئیم چرا ضعیفی؟ یا مثلاً بخواهیم بد بگوئیم این نکوهش انسان نیست یا توبیخ انسان، این توصیف انسان است مثل اینکه مثلاً شما در فرودگاه می بینید که یک بار دارد آنجا می آید روی آن نوشته شکستنی است، یعنی چی؟ یعنی بد است خوب است چیست؟ نه یعنی شکستنی است دیگر یعنی مواظب باش وقتی می خواهی بگذاری این را باید آهسته بگذاری آنجا جنسش شکننده است وقتی می گوید که انسان ضعیف آفریده شده یعنی شکننده است شکستنی است روی آن نوشته شده توصیف است. خب حالا اینها شدن یک مفرداتی تقریباً می توانیم بگوئیم که نسبتاً جامع هست از آن مفرداتی که راجع به انسان به کار رفته. اینها را ما باید یک مروری کنیم و بعد برآیندگیری کنیم. یعنی اون ساختمان را بسازیم با این آجر ها چه ساختمانی می توان ساخت؟ حالا من پیشنهادی که دارم البته اینجا خوب ما همه اش سه جلسه خدمت شما هستیم امروزش که تموم شد می ماند دو جلسه اش وقتمان کم است. در نتیجه من این ها را می گذارم برعهده خودتان. ان شاءالله بروید حالا در ماه رمضان که می خواهید قرآن بخوانید، قرآن را با تدبر بخوانید. یعنی همین واژگان را در قرآن سرچ کنید، پیدا کنید، آیاتش را ببینید و بالا و پایین کنید و روی آن فکر کنید. من البته یک جمع بندی که برای خودم انجام دادم و حالا می تواند موضوع بحث آینده مان هم باشد به تفسیر ولی فی الجمله خدمتتان بیان می کنم همین است که برآیند کلی این مفردات در قرآن من فکر می کنم، این است که انسان

یک موجودی است دارای عمل، عملی که هویت ساز و ماهیت ساز است. یعنی عاملیت انسان از این مجموعه بیرون می آید. انسان یک موجودی است که البته عامل در محدوده، محدوده ها که گفتیم. یک عامل در محدوده است. نه یک عامل فعال مایشاء. فعال ما یشاء نیست. مثل اینکه مثلاً ما را در این سالن زندانی کنند در را قفل کنند و خوب ما دیگر نمی توانیم برویم بیرون از این جا. اما در اینجا چه کارهایی می توانیم کنیم؟ خیلی کارها می توانیم انجام دهیم. ما عاملیت داریم منتها یک عاملیتی که در محدوده است. البته این محدوده ها هم انواع دارند: یک محدوده های قابل فتح و قابل شکستن و یک محدوده های غیرقابل شکستن. بعضی سقف ها کاذب اند و بعضی دیوارها کاذب اند و می شود خرابشان کرد. بعضی از دیوارها و سقف ها هم بتنی اند و نمی شود خرابشان کرد. از آن نمی شود عبور کرد. مثل مثلاً مرگ، مثل خواب. می توانی نخوابی؟ نه نمی توانی نخوابی. خواب تو را در بر می گیرد همانطور که مرگ تو را در بر می گیرد. **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**. یعنی یک حکم کلی است، انسان محکوم به مرگ است و چاره ای جز این ندارد. **وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ** بروید خودتان را در قصرهای کاری که فرعون ها می کردند که خودشان را در قصرهای محکم نه این **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ** هر جا که باشید. خوب این دیوار را که نمی شود شکست هیچ انسانی نه تاکنون توانسته است و نه خواهد توانست به تعبیر قرآن البته الآن بعضی ها دارند سعی می کنند به شیوه ای عمرشان را طولانی کنند و چه و چه ولی قرآن آب پاکی را روی دست آدم می ریزد و می گوید که **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ**. خوب این ها غیر قابل فتح است.

اما انسان در محدوده ها عاملیت دارد، منشأ عمل است و آن عملش هم هویت و ماهیتش را می سازد این همان خانه ای است که من تفسیرش را می گذارم برای جلسه آینده. بعد بر اساس این مفهوم انسان شناختی تا به الآن که کمی نیاز به باز کردن دارد آن موقع بپرسید که تربیت با چنین انسان شناسی ای چگونه ترسیم خواهد شد.

پرسش و پاسخ:

سؤال یکی از حضار: فرق بین روح و نفس چیست؟ ببینید روح آنطور که قرآن اشاره می کند یک، روح اختصاص به انسان ندارد، روح یک مسئله جهان شناختی است در دیدگاه اسلامی. یعنی حتی گاهی در قرآن از روح به عنوان یک موجود سخن می گوید «الروح» با الف و لام بکار می رود. یعنی معرفه می شود به اصطلاح و وجود خاصی می شود. حالا انسان باشد یا نباشد. مثلاً اگر خدا انسان را خلق نمی کرد، روح سر جای خودش بود. بعد این روح در واقع منشأ حیات است در جهان، حیات آفرین است. هر جا حیاتی بخواهد آفریده شود منشأ آن روح است. انسان ها هم که جنین شان شکل می گیرد این ها حیات می یابند. حالا یک حیات حیوانی دارند، موقعی که ابتدا نطفه بسته می شود این دیگر فرق دارد با جماد، حیات دارد و بعد هم یک حیات دیگر بعدش پیدا می کند که به آن حیات انسانی می گویند. اول حیات حیوانی، بعد حیات انسانی، «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحٍ» آنجایی است که روحی دمیده می شود در آن جنین و آن انسان می شود، حیاتش انسانی می شود. ولی نفس چه؟ نه. نفس یعنی خود آدم وقتی راجع به آدم به کار می رود یعنی خود آدم. بنابراین نفسی در جهان وجود ندارد مثل روح. روح یک مفهوم جهان شناختی است ولی نفس وقتی راجع به انسان به کار می رود وقتی یک آدمی پیدا شود روح داشته باشد، جسم هم داشته باشد، آن موقع می گوییم که نفس دارد یعنی دیگر آدم خاصی می شود. مثل اینکه مثلاً بگوییم این حسن است، این حسین است. دقت می کنید؟ نفس در واقع خود هر کس را که ویژه است همانطور که حسن با حسین فرق می کند، یک خود ویژه ای دارد. این خودش را نفس می گویند ولی روح نه. روح یک موجودیتی است برای خودش اصالت دارد. روح به انسان تعلق می گیرد یک سهمی انگار از روح به انسان داده می شود. متناسب با آن یک حیات ویژه هم پیدا می کند با خصوصیات ویژه.

سؤال یکی از حضار: گاهی روح را در قرآن به عنوان جبرئیل هم نام می برد.

جواب: بله، درست است. همان الروح می تواند باشد که در واقع یک موجودی است برای خودش و جبرئیل هم گاهی اوقات گفته شده که روح است و وقتی که می آید و وحی را برای پیامبر می آورد باز او هست که این کار را انجام می دهد. سؤال کننده: مثلاً مثل روح الامین. استاد باقری: بله درست است.

سؤال یکی از حضار: آقای دکتر به نظر می رسد که شما نمی توانید بپذیرید که انسان ضعیف آفریده شده. استاد: نمی توانیم بپذیریم؟ چرا؟ مسئله این است که ضعف، جزو دیوارهای کاذب است. چون می شود شکستش و قوی شد. توجه می کنید؟ یعنی ضعف مان جامه اولیه مان است. بعد می توانیم آن را پاره کنیم از کودکی بزرگ شویم فارغ شویم و قوی شویم. وقتی که قرآن می گوید که «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» یعنی شما قوی شدید «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» شیطان در مقابل ما آمده است که مارا داغون بکند خوب پس چرا او ضعیف می شود؟ پس یعنی من قوی تر شدم دیگر انسان می تواند، همانطور که ضعف جسمی ما برطرف می شود. کودک وقتی متولد شده خیلی ضعیف است. یک هوا بهش بخورد سرما می خورد ولی وقتی بزرگ شد، قوی می شود. به لحاظ نفسانی هم همینطور است. یعنی انسان می تواند ضعیف النفس باشد و قوی النفس بشود. پس بنابراین محدودیت ها گفتم که انواع دارد. بعضی قابل زدودن است. بعضی ها هم نیست. مرگ نمونه دوم بود و ضعف نمونه اول است و لذا انسان ها می توانند همانطوری که ضعف جسمانی شان برطرف می شود با تغذیه و رشدی که می کنند، نفسشان هم وقتی تغذیه بشود آن هم قوی و متصلب می شود وقتی متصلب شد غیرقابل نفوذ و شکستن می شود. دیگر شکستنی نیست. بعد از آن برچسب را دیگر برمی دارند، شکستنی نیست و می اندازند و پرتش می کنند و دیگر نگرانی وجود ندارد.

سؤال یکی از حضار: فرمودید که انسان شناسی را قرآن به دو گونه تقسیم کرده است، یکی ماهیتی ... استاد: نه قرآن من گفتم دو راه در انسان شناسی کلاً وجود دارد. می خواهیم ببینیم قرآن کدام یکی از اینها است و به نظر من دومی است، یعنی وجودگرایانه است که حالا بحث خواهیم کرد. سؤال کننده: ببینید اینجا در مورد

ماهیت گرایانه که باغبانی باشد مثلاً خیلی از آیات هست که نشان می دهد همین است مثل: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» فکر می کنم همین باغبانی را نشان دهد. وجودگرایانه را نمی دانم که آیه ای هست که به آن استناد کنیم؟ جواب: اتفاقاً همین نشان می دهد که تدبیر در قرآن چقدر مهم است. یعنی شما اگر به یک آیه فقط نگاه کنی، منحرف می شوی. یکی از راه هایی که قرآن آدم را گمراه می کند همین است. چون قرآن گمراه گر هم است. چطور گمراه می کند؟ «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا» همینطور گمراه می کند که آدم مثلاً یک نقطه را فقط نگاه کند تدبیر نکند ممکن است برداشت اشتباه کند. بله در قرآن در یک مواردی اشاره اصلاً به باغبانی شده تمثیل نباتی. مثلاً حتی صریح تر از آنچه شما گفتی، می گوید که این انسان ها که «كَزَرَ عِ آخِرَجَ شَطَاهُ فَأَزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ» می گوید انسان رشدش اینگونه است مثل یک دانه، جوانه می زند بعد رشد می کند بعد مایه ور می شود بعد ساقه و بدنه اش محکم می شود و محکم می ایستد. آیا این نشان نمی دهد که تمثیل باغبانی را قرآن قبول کرده در رابطه با انسان؟

سؤال یکی از حضار: استاد عذر می خواهم، مصداقی که آوردید در رابطه با دانه سیب یک مقدار اذیت می کند استاد: کدام؟ نباتی؟ نه نه. دوتا تصور از انسان شناسی داشتیم دوتا تعریف از تربیت. این دوتا باهم اشتباه نشود. آن دوتای اولی من گفتم، دومی را قبول دارم یعنی وجودگرایانه را. ولی این دوتا تمثیل هیچ کدامشان فعلاً قابل قبول نیستند برای ما. یعنی آن باغبانی ماهیت گرایانه است و آن چوب هیچ. انفعال محض است. هیچ کدامشان را ما فعلاً نپذیرفتیم دنبال سومی می گردیم که حالا من احاله اش کردم به بعد. اما این آیه که می گوید: انسان مثل دانه ای است که رشد می کند و فلان یک نکته ای را هم در تفسیر المیزان آقای طباطبایی نوشته است که جالب است، این آیه، آیه عجیبی است از این جهت که فرق می کند با چارچوب باغبانی چون می گوید که این دانه خودش جوانه اش را بیرون می دهد و خودش، خودش را مایه ور می کند. و خودش بر پای خودش می ایستد. اینجا از باغبان خبری نیست. دانه است و رشدش. نه دانه و باغبان. این خیلی عجیب است.

نمی گوید که مثلاً این مثل دانه است که آمدند بهش آب دادند و خاکش را عوض کردند و فلان شد و بعد... می گوید نه؛ دانه ای که جوانه اش را خودش بیرون می دهد (أُخْرِجَ شَطْأُهُ) خودش دانه اش را بیرون می دهد و جوانه اش را. بعد (فَأَزَرَهُ) غذا بهش می دهد. بعد رشد می کند بعد می ایستد روی پای خودش. پس این الآن مطابقت ندارد با آن تمثیل نباتی. یک چیز دیگری است که حالا ما بعداً آن را فرمول بندی می کنیم.

سؤال یکی از حضار: یه مطلبی که راجع به مرگ فرمودید یک جا انسان نوشنده مرگ است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و یک جایی هم يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ این را چطور حل می فرمایید؟ جواب: خوب كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ دارد این داستان را از ناحیه گیرنده می گوید. آن از زاویه دهنده می گوید.

یعنی یک موقع است که این مرگ آمده شما را غافلگیر می کند يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ یک موقع هم هست که حالا برای شما چه اتفاقی می افتد؟ شما الآن انگار که یک بار می گوییم که این جام را می ریزیم در حلق شما، یک بار هم می گوییم که نوشیدید. دو طرف یک داستان است. شما حتماً خواهید چشید دست خودتان نیست که. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ حتماً خواهد نوشید اختیاری نیست که بگوید که من نمی نوشم یا می نوشم. این یک حکم است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر نفسی خواهد نوشید این جام شراب را و بعد مدهوش خواهد شد دست خودش نیست که بگوید که من نمیخواهم بنوشم یا می نوشم و مدهوش نمی شوم. هم می نوشی و هم مدهوش می شوی ؛ این از همان دیواره های بتنی است که اصلاً نمی شود آن را در هم شکست.

ادامه دارد